



امیر صادقی و شاهنامه خوانی

داشت در بزرگداشت آن حکیم بزرگ. در ادامه به قطعه‌ای اشاره می‌کنیم که امیر صادقی در همان جلسه به صورت فی‌البداهه و در جای‌گاه تماشاچیان سرود و در هنگام اجرای برنامه‌اش آن را خواند:

* * *

**نیکو نبود قطره به عنوان بردن
خار و خس صحرا به گلستان بردن
اما چه کنیم عادت موران این است
ران مگسی نزد سلیمان بردن**

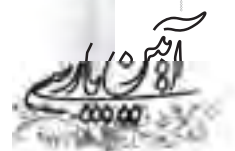
می‌گویند همیشه رفتن رسیدن نیست ولی
برای رسیدن همیشه باید رفت. در کوچه‌های
آسمان هم می‌گویند راه آسمان باز است.

سال ۱۳۸۹ برای بزرگداشت «فردوسی» نزدیک می‌شویم، اما هنوز فرصتی نوشتاری در گوشه و کنار صفحه‌های مجله نیافتیم تا سروده «امیر صادقی» در بزرگداشت حکیم فردوسی در اردی‌بهشت سال ۱۳۸۸ را به چاپ برسانیم. وقت را گرامی می‌داریم و هم‌زمان با آن چه که درباره او نوشته‌ایم، همراه با شعرش که طبق معمول وصف حالی است از حال و هوای آن جلسه‌ی بزرگ و شایسته که با حضور تعداد زیادی از شاهنامه پژوهان، استادان شاهنامه شناس، هنرمندان و دیگر علاقه‌مندان از سوی مجله‌ی فردوسی برگزار شد. برای علاقه‌مندان‌اش چاپ می‌کنیم. تا هم این عاشق شاهنامه از ما راضی باشد و هم دوست‌داران‌اش. فراموش نکنیم که در اردی‌بهشت ماه سال آینده (۱۳۸۹) نیز به همین مناسبت و برابر روش هر ساله، یا دوارهای خواهیم

امیر صادقی روایت‌گر شاهنامه را تمام آن‌هایی که دل درگرو فردوسی و شاهنامه دارند، می‌شناسند و از حماسه‌خوانی‌های او و عشق‌اش به ایران و داستان‌های پهلوانی ایران آگاهند. مجله‌ی فردوسی به عنوان یکی از پیش‌گام‌ترین نشریه‌های فکری و فرهنگی در گسترش ادب و فرهنگ شاهنامه‌ای از سال ۱۳۲۸ خورشیدی به این سو برخورد لازم می‌داند تا از تمام عاشقان و علاقه‌مندان به این بزرگ‌ترین خردنامه‌ی بشری به شایسته‌گی و بزرگی یاد بکند. **امیر صادقی** نیز یکی از همین بزرگان است که گه، گاه مورد ستایش بخش حماسی مجله‌ی فردوسی قرار می‌گیرد و از کارها، هنرمندی‌ها، روایت‌گری‌ها و سروده‌های حماسی‌اش در این کتاب نامه‌ی «فردوسی» به نیکي یاد می‌شود. به اردی‌بهشت ماه و برگزاری سال روزی دیگر در



شماره
۸۰
و
۸۱





بدیهه‌سرایی‌های استاد امیر صادقی به زمان و مکان ویژه‌ای نیاز ندارد. هر جا که احساس شاهنامه‌خوانی‌اش گل کند، همان جا نیز سوزهای پیدا می‌کند و درباره‌اش با سبک حماسی می‌سراید... نگاه کنید:

امیر صادقی روایت‌گر خوش‌بیان و خوش‌صدای شاهنامه به ویژه وقتی که در لباس، شال و سرپوش فردوسی به روایت شعرهای حماسی شاهنامه می‌پردازد، چهره‌های بسیار آشنا و دوست‌داشتنی دارد که از افتخارات نیاکان ما، از تاریخ شایسته‌ی ما و از کتابی بی‌مانند در گستره‌ی حماسه‌ی گیتی سخن می‌راند. آن‌گاه که امیر صادقی با پوشش فردوسی‌گونه روی صحنه می‌رود، آن‌قدر با شور و شوق و عشق و علاقه به میهن و شاهنامه می‌پردازد که انگاری فردوسی در مقابل چشمان صدها بیننده به شاهنامه‌خوانی مشغول است.

بسیاری از ایرانیان علاقه‌مند به شاهنامه امیر صادقی را در حال اجرای برنامه‌اش دیده‌اند، او را می‌شناسند و به گرمی او را مورد تشویق قرار می‌دهند. این روایت‌گر شاهنامه علاوه بر ایران یکی از چهره‌های سرشناس روایت‌گری در بین کشورهای دیگر است که شاهنامه را می‌شناسند و هرازگاهی برای شاهنامه و سراینده‌اش یادبود و یادروزی برگزار می‌کنند. در این ۱۰-۱۵ سالی که سردبیر مجله‌ی فردوسی این مرد نازنین را از نزدیک می‌شناسد، هیچ‌گاه نشده است که سرگرم انجام کاری درباره شاهنامه و یا اجرای برنامه‌ی هنری در معرفی شاهکار حماسی جهان نباشد، به ویژه این که مرکزی نیز برای همین منظور بر پا داشته است به نام «پیام سرای فردوسی».

امیر صادقی در طول فعالیت‌های شاهنامه‌ای خود در صدها آیین بزرگداشت فردوسی و شاهنامه، جشن‌های ملی- ادبی- فرهنگی، فراخوان‌های شعر، شاهنامه‌خوانی و بسیاری از مجالس و محفل‌های دیگر به شایسته‌گی و افتخار شرکت داشته است.

وی روایت‌گری گرم، صمیمی و مهربان است که در روی صحنه به آسانی با مخاطب خود رابطه برقرار می‌کند و روایت‌های‌اش را در دل شنوندگان‌اش جای می‌دهد. این ویژه‌گی را دیگر روایت‌گران پیشین و یا هم دوره امیر صادقی یا نداشته‌اند و یا کم‌تر داشته‌اند. به هر جهت مجله‌ی فردوسی به منظور قدردانی از این ایرانی عاشق وطن، فردوسی و شاهنامه، هرازگاهی، سخنی، نمایشی، روایتی یا گزارشی از فعالیت‌های فرهنگی و هنری امیر صادقی یکی از شایسته‌ترین و صمیمی‌ترین فرزندان شاهنامه‌ای امروز ایران را به چاپ خواهد رساند تا هم قدردانی، سپاس و تشویقی باشد برای او که در کارش استوارتر پیش برود و هم انگیزه‌ای باشد برای دیگر عاشقان و علاقه‌مندان به شاهنامه که جانشینان شایسته‌ای بشوند برای امیر صادقی در آینده. آن چه که کار این مرد شاهنامه‌ای را زیباتر می‌کند، بدیهه‌سرایی‌های حماسی او در مورد شخصیت‌هایی است که احساس می‌کند همانند خودش عاشق فردوسی و شاهنامه هستند.



شماره
۸۰
و
۸۱





به نام خداوند جان و خرد

خداوند نام و خداوند رای

به بیننده گان آفریننده را

به هستیش باید که خستو شوی

از این پرده برتر سخن گاه نیست

کزین برتر اندیشه برنگذرد

خداوند روزی ده و رهنمای

نبینی مَرَنجان دو بیننده را

ز گفتار بی کار یک سو شوی

به هستی ش اندیشه را راه نیست

* * *

پرواز را بیاموز

چو فردوسی از این جهان پر گرفت

زمین چادرِ سوگ بر سر گرفت

جهانِ ادب تیره و تار شد

جهانی به سویش گرفتار شد

نُرد از این پس به بیشه هُزُبر

نه تندر خروشد به هنگام ابر

نه ببری غریوی کشد روزِ جنگ

نه هرگز عقابی شود تیز چنگ

نهنگان به دریایِ خون اندرون

دلِ بپرِ درنده دریایِ خون

نه موجی به ساحل خرامد به مهر

نه خندان شود کوچهی گل به چهر

نپوشد به تن سازِ جنگ ونبرد

تهمتن که بردارد از آب گرد

به یادش دو رخساره گریان مکن

دریدن تو هرگز گریبان مکن

به شاهنامه خوانی تو یادش بدار

دردی چو باران به روحش ببار

در اول ستایش ز یزدانِ پاک

خداوندِ آب و خداوندِ خاک

دوم بر بزرگانِ گیتی درود

سوم بر خداوندِ شاهنامه ساز

چهارم شما مردمِ پر خرد

به پنجم یکایک همه مرد و زن

ششم بر هر آن کس که داد آورد

به هفتم هر آن کس گشاید دولب

به هشتم سرافراز مردانِ مرد

نهم بر زنانِ دلاور درود

خوش آمد بگویند، درود آورید

پس از آن یکی مردِ روشن روان

بیامد به بامِ سخن بی درنگ

ز شاهنامه گفت و سخن آورید

ز فردوسی پاک زاد داد پند

از آن سرنوشت و از آن سرگذشت

ز ایرانِ بگفت و ز چین و ختن

اگر ناسزایی به یونانیان

به پاسخ کسی برنجند ز جای

به ایران اگر ناسزایی پدید

بدرد دهانِ بد اندیشه گان

چو نطق و خطابه به پایان رساند

دو دستان برایش به هم برزدند

انوشه بیامد به میدانِ رزم

یکی جرعه آبی بنوشید و گفت

تواضع کند هوشمندِ گزین

ز بُندارِ گفت و دگر اصفهان

هر آن کس خرد باشدش تاروپود

به فردوسی آن شاعرِ سرافراز

هر آن کس زبانش خرد پرور است

بزرگ و سرافراز و هم رای زن

خدایِ جهان را به یاد آورد

بگوید سخن ها به رسمِ رطب

چشیده به گیتی در آن گرم و سرد

خردمند و پاکیزه و با وجود

سرِ خود در این جا فرود آورید

بگفتا ز کزازی این جا نشان

نشستی به جا چون دل آور نهنگ

همان راه و رسمِ کهن آورید

بگفتا سخن ها ز چون و ز چند

بگفتا نشستی در آن پهن دشت

همان پُر هنرِ دکترِ پاک تن

ز اسکندر آید تو را بر زبان

نگوید تو را ونسازد چرای

بیاید به رستم هر آن کس شنید

بدین جای جاوید و جایِ کیان

همه انجمن را به تحسین نشاند

زهر در بگفتند و دم برزدند

بدادی همان رزم را جایِ بزم

کجا من نباشم بدان جفت جفت

زند شاخِ پُر میوه سر بر زمین

همان پر هنرِ یاورِ پرتوان



شماره
۸۰
و
۸۱





بگفت و به جای اندرون در نشست

دو دستان یکایک زدند دیردست

همی دیگری مرد دانش‌پژوی

بیامد به سر منزل گفت و گوی

به شعری چونین گفته آغاز کرد

در بخردی سوی ما باز کرد

ز شاهنامه گفت و سخن‌ها شفیق

همان یار پاکیزه و هم رفیق

کر می شده میزبانِ مهان

میان بزرگان و هم بخردان

در این انجمن او کمر بسته بود

همی آفرین بافرین برفزود

به ماهنامه‌ی مردِ دانایِ توس

که الحق بر دست او جای بوس

دمادم به رنجِ گران اندر است

ولیکن به ابیات آن گشته مست

پس آن‌گاه بگفتند با صادقی

که برخیز و تو را نبدان بارقی

ز شاهنامه برگوی یکی داستان

از آن پرمنش شاعرِ باستان

ز جا در بجستم به کردارِ شیر

حضورِ شمایان همه سر به زیر

شما هم در این‌جا خروش آورید

جهنده جهان را به جوش آورید

همه یک‌به‌یک مهربانی کنید

به کل زمین پاسبانی کنید

به صلح جهانی بکوشید سخت

به فرّ جهان داورِ نیک بخت

جهان را بسازید هم‌چون بهشت

مگویید هرگز سخن‌های زشت

بگویید این جمله در گوشِ باد

که یک تن به گیتی پریشان مباد

دگر مرتبه باز گوید در گوشِ باد

چو ایران نباشد، تن ما مباد

پایان

همان مردِ دانا و هم ارجمند

به دستِ همان مردمِ اصفهان

جهان آفرید جهانی نبود

ز فرهنگِ ایران و کارِ ادب

ز دفتر به‌گفتارِ خویش آورید

بسی را بگفت و بسی را نگفت

حضورِ شما را کمر کرد راست

چو از در برون شد به تفریق شد

درآمد حضورِ شمار، ارجمند

همان پره‌نر شاعرِ سر به‌زیر

نبینی مرجان دو بیننده را

بمانده از آن روزگارِ کیان

بماند به گیتی همی یادگار

که دشمن به جا اندرون دم فسرد

به کار اندرون بانویِ راستین

همه انجمن را به تحسین نشاند

اگر چه با استخوان خویش»

ز کارِ کتابت بگفتا و چند

ز شاهنامه گفت و دگر چاپِ خان

اگر در جهان اصفهانی نبود

بگفتا ز شام و دمشق و حلب

ز روزِ کهن گفته پیش آورید

سخن‌های دیگر چه بسیار گفت

ز کارِ عرب گفت و بر پای خاست

همه انجمن سوی تشویق شد

همان بانویِ بهبهانی به بام بلند

نشستی به جا همچو یک ماده شیر

بگفتا به بیننده‌گان آفریننده را

زنی پره‌نر، شاعری پر توان

هنرهای ایشان برون از هزار

ز فردوسی پر خرد نام برد

ترانه سرا آن زنِ پاک بین

در این‌جا یکی شعرِ پاکیزه خواند

«دوباره می‌سازمت وطن



شماره
۸۰
و
۸۱

